شهید سردار امیرعلی حاجی‌زاده در کنار یکی از نیروهایش شهید مهدی شعبانی

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر پاسدار شهید مهدی شعبانی از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲روزه رژیم اشغالگر صهیونیستی

می‌گفت روی سنگ قبرم بنویسید فدایی سیدعلی!

■ صغری خیل‌فرهنگ

باز هم قطعه ۴۲. باز هم روضه‌های باز. این روزها بیشتر به قطعه ۴۲سر بزنید. قطعه‌ای که داغ شهادت عزیزان‌شان با فتنه و آشوب امریکایی - صهیونیستی به دست ایادی داعشی و مزدورشان تازه شده است. میان قطعه ۴۲ گلزار شهدا می‌نشینم، همه توجهم به سمت دو پسر بچه بازیگوش می‌رود که با سلاح‌های اسباب بازی‌شان میان قبور شهدا این طرف و آن طرف می‌دوند. پر از شور و نشاطند. گهگاهی اسلحه اسباب بازی‌شان را برمی‌دارند و هدف‌هایی را در اطراف نشانه می‌گیرند و... بعد هم که گویی تیرهای خیالی‌شان به هدف می‌خورد. سر مزار دایی شهیدشان پاسدار حاج مهدی شعبانی می‌آیند. یه سمت مزار شهید شعبانی می‌روم و برای لحظاتی کنار خانواده شهید می‌نشینم. مادر توان همکلامی ندارد، اما خواهر که اهل روایت است برای‌مان از مهدی می‌گوید؛ از برادری که عاشق حاج‌قاسم بود و زمان شهادت هم با همان انگشتری که از حاج‌قاسم هدیه گرفته بود به شهادت رسید. فاطمه شعبانی خواهر شهید حاج مهدی شعبانی است. او از برادر شهیدی روایت می‌کند که در ۲۶ خرداد سال ۱۴۰۴ در حملات وحشیانه رژیم‌صهیونی به شهادت رسید. خادم‌الرضایی که اگرچه به آخرین شیفت خادمی‌اش در چایخانه حضرت نرسید، اما با شهادت افتخاری دیگر آفرید.

■ **مهدی رفیق من بود**

آقامهدی متولد ۲۱ آبان سال ۱۳۸۰ است. او از کودکی با قرآن انس داشت، حدوداً از سن پنج سالگی. زمانی که تقریباً هفت ساله بود، حافظ جزء ۳۰ قرآن شد و از همان زمان به حفظ آیات ادامه داد تا اینکه در دوران دبیرستان حافظ کل قرآن شد. برادرم شخصیتی بسیار آرام و دلسوز داشت و قرآن را به خوبی در زندگی خود جاری کرده بود. من که خواهر بزرگ‌ترش هستم، همیشه شاهد بودم اگر در مواقعی بحث یا مشکلی پیش می‌آمد، او کوتاه می‌آمد و بسیار به بزرگ‌ترها به ویژه پدر و مادرم احترام می‌گذاشت. آقامهدی با پدر رفاقت بسیار نزدیک و رابطه‌ای بسیار صمیمی و عمیق داشت. وقتی خبر شهادت مهدی را به ما دادند، پدرم با ناراحتی گفت: «مهدی فقط پسر من نبود، بلکه رفیق من بود، من گویی یکی از صمیمی‌ترین دوستانم را از دست داده‌ام.»

آقامهدی همیشه در اختیار مادر و پدرم بود، همراهی بسیار خوبی با خانواده داشت و به همراه آنها در هیئت‌های مذهبی شرکت می‌کرد. آرزوی قلبی مهدی شهادت بود. درباره این موضوع با من کمتر حرف می‌زد و بیشتر با پدر و مادر این موارد را در میان می‌گذاشت و می‌گفت: «دعا کنید شهید شوم.» برای او خیلی مهم بود که برایش دعای شهادت کنیم. گاهی به دوستان و اطرافیان که می‌رسید، می‌گفت: «من آرزویم شهادت است، برایم دعا کنید.» من به مهدی می‌گفتم این موضوع را به مادر بگو، اما او می‌گفت: «آخر مامان از ته دلش دعا نمی‌کند.»

قسمت شد و سال ۱۳۸۷ همه خانواده به سفر مکه مشرف شدیم. مهدی و من هم همراه پدر و مادر بودیم. مهدی دراین سفر با اینکه سن زیادی نداشت، اما با توجه به اعمالی که پدر به او یاد می‌داد را با دقت انجام می‌داد.

■ **اینگونه شهادت را آرزو داشت**

زمان حمله رژیم‌صهیونیستی، آقامهدی همراه پدر و مادرم در مشهد بودند. وقتی جنگ شروع شد، از محل کار با او تماس می‌گیرند و می‌گویند باید زودتر برگردید. مهدی با پدر و مادرم برگشت. در راه برگشت به مادرم گفته بود: «اگر من شهید شدم، برای من گریه نکنید، مخصوصاً جلوی جمع. چون دشمن با این گریه‌ها فکر می‌کند که پیروز شده است. این بار که به تهران رسیدم، باید برویم برای نابودی اسرائیل.»

مهدی مستقیم به محل کارش رفت و ما ایشان را دیگر ندیدیم تا دوشنبه که به شهادت رسید. پدر می‌گفت: «حاج مهدی در مسیر برگشت دائم اخبار جنگ و شهادت سرداران عزیزمان را پیگیری می‌کرد. خبر شهادت سردار حاجی‌زاده را که شنید، بسیار منقلب شد و به هم ریخت. خیلی غصه می‌خورد. نهایتاً هم خودش به رفقای شهیدش ملحق شد. شاید بسیاری اینگونه شهادت را آرزو داشته باشند، اینکه چنین شهادتی نصیب‌شان شود. آن هم در برابر اشقی‌الاشقیاء. امیدواریم خون همه شهدای ما از شهید رایان دو ماهه گرفته تا همه شهدای نظامی و غیرنظامی ثمره بدهد. زیر سایه امام‌زمان(عج) حضرت‌آقا ان‌شاءالله به زودی نابودی اسرائیل را شاهد خواهیم بود.»

■ **فدایی حضرت آقا**

ایشان عاشق امام‌رضا(ع) و چند سالی بود که خادم چایخانه حرم امام‌رضا(ع) و همچنین حرم حضرت معصومه(س) شده بود. هر وقت فرصت پیدا می‌کرد، حتی اگر شیفت کاری نداشت و محل کارشان اجازه می‌داد، سوار اتوبوس می‌شد و خودش را به مشهد می‌رساند تا بتواند امام‌رضا(ع) را زیارت کند و همان شب هم برمی‌گشت. به نظرم برادرم حاجتش را از امام‌رضا(ع) گرفته بود. به قول حاج‌قاسم، مهدی شهیدوار زندگی کرد. او شهیدانه زیست و شهید شد. آقامهدی جمعه شب آخرین شیفت کاری‌اش را در چایخانه انجام نداد و به خاطر شرایط پیش‌آمده برگشت. ایامی که اطرافیان و بستگان برای عرض تبریک و تسلیت به منزل ما می‌آمدند از خلقیات مهدی روایت می‌کردند از اینکه خوب بود و به کسی بدی نکرد. از مهربانی‌اش برای ما می‌گویند. یکی از خصوصیات برجسته‌اش این بود که اصلاً اهل غیبت نبود. اگر جایی می‌شنید کسی درباره دیگری صحبت می‌کند یا تذکر می‌داد یا از آنجا بلند می‌شد و محل را ترک می‌کرد. واقعاً خوش به سعادتش من هم به حالش غبطه می‌خورم. ان‌شاءالله دست ما را هم بگیرد تا ما هم همراه همسرم و فرزندان فدایی حضرت‌آقا شویم.

برادرم عاشق حضرت آقا بود. ۱۴ خردادماه ۱۲ روز قبل از شهادتش و یک روز قبل از روز عرفه یک کلیپ از خودش ضبط کرد. مهدی در آن کلیپ اینگونه دست به دعا شد و گفت: «دعای مستجاب من در روز عرفه این باشد که فدایی حضرت آقا شوم.»

آقا مهدی بارها می‌گفت: «اللهم ارزقنا شهادت فی سبیلک.» یکی از دوستانش در خوابگاه از او فیلم گرفته بود، فکر کنم مربوط به حدود یک ماه قبل از شهادتش باشد. در آن فیلم به مهدی گفته بود: «آقا مهدی اگر شهید شدی روی سنگ قبرت چه بنویسیم؟» او پاسخ داد: «بنویسید من فدایی سیدعلی هستم.» این شعار برای مهدی فقط حرف نبود، بلکه واقعیت بود. او واقعاً فدایی حضرت آقا بود.

■ **عند ربهم یرزقون**

از صبح همان روزی که خبر شهادتش را برای ما آوردند، حال مادرم دگرگون بود. نمی‌دانم انگار به او الهام شده باشد، اتفاقی در دلش افتاده بود، مرتب به من می‌گفت: «فاطمه، من اصلاً حالم خوب نیست.» من هم با بچه‌ها خودم را سرگرم کرده بودم تا اینکه بعدازظهر همان روز به صداوسیما حمله شد. پدر که از محل کار برگشت و به مادرم گفت: «حاج خانم، دل من هم شور می‌زند، بیا برویم ببینیم می‌توانیم از آقامهدی خبری بگیریم.»

می‌خواستیم به سمت محل کار برادرم برویم که دیدیم دو تا از همکاران بابا با ماشین وارد کوچه ما شدند. پدرم تا آنها را دید، متوجه شد و گفت: «احتمالاً خبری برای ما آوردند. وقتی آمدند و وضعیت ما را دیدند، گفتند که آقامهدی مجروح شده است، در حالی که مهدی همان لحظه ابتدایی حمله به شهادت رسیده بود. یک هفته‌ای طول کشید تا پیکرش را شناسایی کردند و مراسم تشییع و تدفین حاج مهدی بلافاصله بعد از شناسایی برگزار شد. به فاصله این هفت - هشت روز تا آمدن پیکر حاج مهدی، ما طعم سخت چشم انتظاری را چشیدیم. اوایل خیلی سخت بود و حتی اولش باور کرده بودیم که مهدی مجروح شده است، اما هر روز با پدر و مادر به معراج شهدا می‌رفتیم و سر می‌زدیم. تا اینکه از ما نمونه دی‌ان‌ای گرفتند و گفتند ممکن است کمی طول بکشد.»

مادر اوایل خیلی حالش بد بود، اما یک شب که کنار او خوابیده بودم، ناگهان بلند شد و نشست. پرسیدم مامان، اتفاقی افتاده؟ گفت: «لحظه‌ای احساس کردم سایه‌ای مثل سایه مهدی بالای سرم آمد، یک بوسه به پیشانی‌ام زد و برگشت عقب.» از همان شب، آرامشش بیشتر شد. الحمدلله که شهدا خودشان خیلی کمک کردند تا عزیزان‌شان تسلی بگیرند. واقعاً این آیه قرآنی را به طور عمیق احساس کردیم که می‌گوید: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیا عند ربهم یرزقون»، یعنی کسانی که در راه خدا شهید شدند، مرده نیستند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.» ما بر این باوریم که ظهور امام‌زمان (عج) نزدیک است و ان‌شاءالله شهدای ما با آقا امام زمان(عج) رجعت می‌کنند.

■ **شهید شعبانی با شما صحبت می‌کند!**

برادرم با بچه‌هایم خیلی رفیق بود و همیشه می‌گفت: «اینها داداش‌های کوچک من هستند.» خاطرات زیادی با برادرم دارم. خاطراتی شیرین و به یاد ماندنی. هیچ وقت یادم نمی‌رود، وقتی همسر شیفت کاری داشت و من و بچه‌ها به خانه مادر می‌آمدیم، می‌رفت و کلی خوراکی می‌خرید و می‌آورد. می‌گفت بیایید دور هم بنشینیم و خوش بگذرانیم. همه خوراکی‌ها را که می‌خوردیم به من می‌گفت: «آبجی‌جان! چای بیاور تا همه اینها را بشورد و ببرد.»

شب قبل از شهادت، یک فیلم هم دوستش از او گرفته بود. در آن فیلم دوستش گفته بود: «آقا مهدی، کمی برای ما صحبت کن.» او هم اینطور شروع کرد: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، شهید مهدی شعبانی با شما صحبت می‌کند.» انگار خودش هم به شهادتش آگاه بود. دو سال عمر کرد، اما زندگی‌اش بسیار پر برکت بود. همیشه در هیئت‌ها حضور داشت و در ایام اربعین به پیاده‌روی می‌رفت. بیشتر از سنش به مشهد سفر کرده بود، مخصوصاً چون خادم بود و برای شیفت‌هایش به آنجا می‌رفت. هر هفته خودش را به مجالس دعای کمیل حاج منصور می‌رساند. آقامهدی عاشق حاج‌قاسم بود و یک انگشتر هدیه از ایشان داشت. شبی که از مشهد برگشت، انگشترهای دیگرش را درآورد و انگشتر حاج‌قاسم را دستش کرد و به محل کارش رفت. آن انگشترش هم برنگشت، چون پیکرش کاملاً از بین رفته بود. او عاشق سردار سلیمانی بود و به سبک حاج‌قاسم هم شهید شد.

■ **آرزوی ما نابودی اسرائیل**

یکی از ثمرات این جنگ، همدلی و اتحاد مردم بود. از همه اقشار و گروه‌ها چه محجبه و چه غیرمحجبه، همه کنار هم جمع شده بودند. این حضور گسترده خود بزرگ‌ترین شکست برای امریکا و اسرائیل بود. آنها فکر می‌کردند با این حملات می‌توانند ایران را یکی-دو روزه از پا در بیاورند، اما نمی‌دانستند که ریشه ما همین خاک است و هیچ‌کس نمی‌تواند ما را از سرزمین و کشورمان بیرون کند. الحمدلله مردم هم مشارکت بسیار خوبی داشتند و ما از همه آنها صمیمانه تشکر می‌کنیم. ان‌شاءالله که همیشه فدایی همین مردم باشیم و خون شهدای عزیزمان ثمر بدهد و به زودی نابودی اسرائیل را شاهد باشیم.

> یک روز قبل از روز عرفه، یک کلیپ از خودش ضبط کرد. مهدی در آن کلیپ اینگونه دست به دعا شد و گفت: «دعای مستجاب من در روز عرفه این باشد که فدایی حضرت آقا شوم.» آقا مهدی بارها می‌گفت: «اللهم ارزقنا شهادت فی سبیلک.» یکی از دوستانش در خوابگاه از او فیلم گرفته بود، فکر کنم مربوط به حدود یک ماه قبل از شهادتش باشد. در آن فیلم به مهدی گفته بود: «آقا مهدی اگر شهید شدی روی سنگ قبرت چه بنویسیم؟» او پاسخ داد: «بنویسید من فدایی سیدعلی هستم.» این شعار برای مهدی فقط حرف نبود، بلکه واقعیت بود. او واقعاً فدایی حضرت آقا بود

شهید شعبانی یکی از شهدای حملات وحشیانه امریکایی -صهیونیستی

مادرانه‌هایی که کنار مزار شهید در قطعه ۴۲ زمزمه می‌شود

> آقامهدی با پدر رفاقت بسیار نزدیک و رابطه‌ای صمیمی وعمیق داشت. وقتی خبر شهادت مهدی را به ما دادند، پدرم با ناراحتی گفت: «مهدی فقط پسر من نبود، بلکه رفیقم بود، من گویی یکی از صمیمی‌ترین دوستانم را از دست داده‌ام»

تصویری از شهید شعبانی در حال خادمی در چایخانه امام رضا(ع)

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۲۱

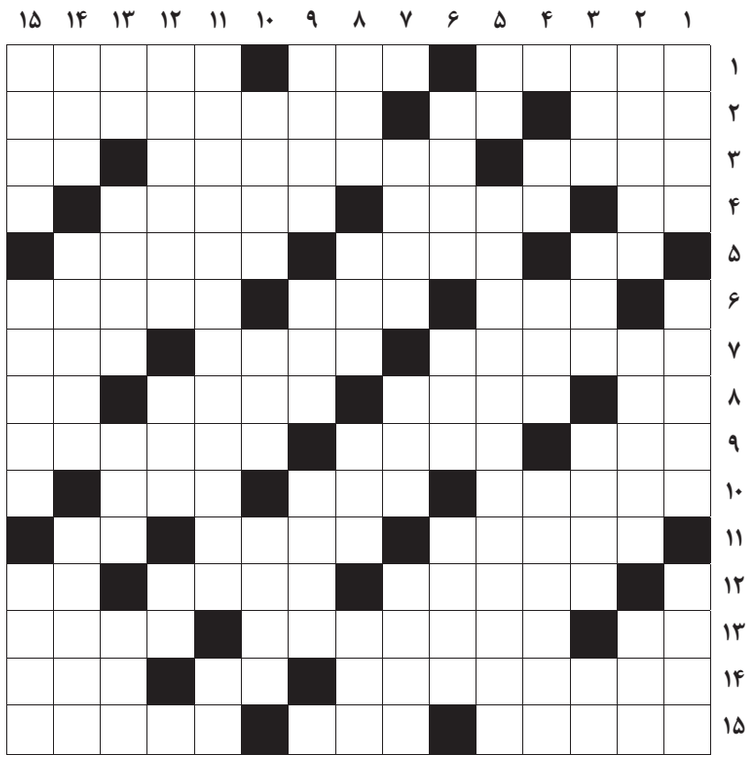

از راست به چپ

■ ۱- بدزبانی- جای لباس- جایزه سینمایی ■ ۲- نمای سینمایی- دندان ناپایدار- قهرمان جام باشگاه‌های فوتبال جهان در سال‌های ۲۰۰۹، ۲۰۱۱، ۲۰۱۵ ■ ۳- پاسبان- کشور براتیسلاوا- سیخونک ■ ۴- شراب- عدول؛ سرپیچی- هدیه چهره‌گشایی عروس ■ ۵- نوعی زغال سنگ- خانه ساحلی- راهنمایی ■ ۶- نیشتر رگ‌زنی- سگ عربی- عاشقی شیوه ... بلاکش باشد ■ ۷- خارپشت بزرگ- مسلک حزبی- خدای زمین ■ ۸- هزار کیلو- پیاده در شطرنج- اخگر- ضمیر شیطانی ■ ۹- نام قدیم سوریه- اطلاعات رایانه- گیاهی دارویی با گل‌های زرد و قرمز ■ ۱۰- نوعی نقاشی- شیشه آزمایشگاه- خدای هندو ■ ۱۱- باد کرده- مصون- بهت و حیرت ■ ۱۲- خداشناسی- نوبت پاسبانی- سرسلسله اعداد ■ ۱۳- تصدیق انگلیسی- معرکه‌اش معروف‌تر است- جان پناه رزمنده ■ ۱۴- مهاجم پیشین منچستر یونایتد و تیم ملی انگلیس- عدد رمزی- چین و شکن ■ ۱۵- ضد زمینی!- ورزش خشکی و آب- پهلوان

از بالا به پایین

■ ۱- از خلفای اموی- رشوه‌خواری- باجه بلیت‌فروشی ■ ۲- قومی فارسی زبان- مبانی وارونه- درختی همیشه سبز ■ ۳- پدر آذری- شیرینی کرمانشاه- علفزار- حرف انتخاب ■ ۴- یادداشت- خو و عادت- درخشان ■ ۵- نیم‌تنه زنانه- کسوف ■ ۶- مخلوط عامیانه- گوسفند قربانی که به مکه برند- چکاندنی اسلحه ■ ۷- نخ بخیه- آدمکشی- قبر کن ■ ۸- صندلی راحتی- از حروف مقطعه قرآنی- صد و یازده- کشور بلقیس ■ ۹- قاضی ورزشی- قلعه- طلق نسوز ■ ۱۰- ناله و زاری- نظرات- کافر ■ ۱۱- ویران کننده تخت جمشید- خرس آسمانی ■ ۱۲- پیامبری که زبان حیوانات می‌دانست- دودکش آشپزخانه- ذات و شخص ■ ۱۳- تکرارش آوای فاخته است- نظر و عقیده- پسوند آلودگی- جد ■ ۱۴- از نام‌های انسان در قرآن- نرده چوبی یا فلزی- تعقیب قانونی ■ ۱۵- رشته کوهی در امریکای شمالی- شهری در فرانسه- تانک ایرانی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۴					۸	
۷					۵		۱	
		۹			۶		۳	
۳	۶		۵			۹		
			۴		۱	۲		
	۵		۲					
				۳	۹			
۸								۷
		۳	۶					۴

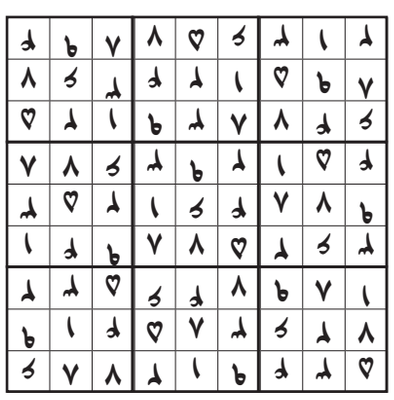

جدول کلمات متقاطع
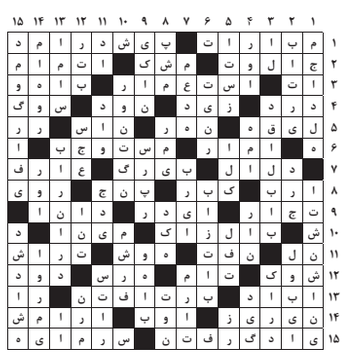
پاسخ جدول شماره ۷۵۲۰